

همپرسی با زرتشت

ی ادب و فلسفه ی جهانیان بوده، برای ما ایرانیان بیگانه و اندیشه و بینش زرتشت، که سرآمد فرهنگ و ستاره شاید هم نا مفهوم باشد. چرا که ما قرن‌ها و هزاره ها در زیر ستم نا مردمانی بی فرهنگ از خود بیگانه مانده ایم. چرا زرتشت را که در روایت های کهن یونان، در نماد سرآمد ستاره شناسان، آموزگار و روان فیثاغورس، سقراط و افلاطون، می ستایند از فرهنگ ایران بد ور افتاده است؟

نخستین پرسش این است، این چه اندیشه و یا آموزه ی بوده است، که فرمانروایان و متولیان مذهبی ایران هزاران سال در تحریف و خشک سازی آن کوشیده اند؟

دوم اینکه آیا امکان این وجود دارد که به بنمایه های بینش و اندیشه ی این فرهنگ آفرین ایران پی برد؟

در این نوشتار کوشش می شود که پاسخی برای پرسش دوم جستجو شود. چون راز پرسش و پاسخ یکم، ستیزه جویی بد کاران و اندیشه سوزان، در یافتن پاسخ دوم، نشانه های بهمنشی زرتشت، نهفته است.

همان طوریکه هر باور و عقیده ای، در طول زمان، نسبت به نیازهای اجتماع و امکانات پیروان آن در حال تغییر است، آموزه و بینش زرتشت هم، نه تنها بعد از اسلام بلکه بیشتر در زمان ساسانیان، پیوسته به وسیله ی موبدان و به خواست پادشاهان، دستکاری و دگرگون شده است. بطوریکه باز شناسی کامل اندیشه ی زرتشت، امروز برای هر پژوهنده کاری بس دشوار و شاید هم ناممکن باشد.

تصویر خدا در بینش هر مردمی بازتاب شیوه ی حکومت و شهریاری همان مردم است. برای نمونه: الله در تصور تازیان بسان صاحب پر قدرت و ثروتمند یک طایفه است که بر شترها و گوسفندان خود اختیار مطلق دارد. ولی همین الله وقتیکه، با کشتار و ستم فراوان، خود را به ایرانیان تحمیل می کند در قالب شاهی مقتدر بر آنها حکم می راند. چون فرهنگ ایرانیان در دوران کشورآرایی بوده برای الله هم دیوان و دفتر و نایب و می سازند.

همین طور هم اهورا مزدا، گسترنده ی خرد در جانها، در نهاد پادشاهان ساسانی نمی گنجد. زیرا اگر خود مردم از اهورا و از مزدا سرشته شده باشند و اهورامزدا از آنها، همه همگوار خدایان و خردمند و جوینده هستند و هیچ کس خود بخود دانا نیست که نشان فرمانروایی بر دیگران داشته باشد. در بینش چنین مردمانی شاه کاردان و کارگزار مردم است نه فرمانروای آنها. به همین سبب اهورامزدا در زمان ساسانیان به خدایی دانا و بریده از مردم تبدیل می شود همانطور که خود پادشاهان ساسانی می خواستند باشند. در حالیکه همین اهورامزدا در دوران هخامنشی ها در جان و خرد همه ی مردمان نهفته و هرگز از مردم جدا نبوده است. با همه ی کوشش موبدان و نیروی زمامداران ساسانی نتوانستند چنین بینش شگرفی را از بن دگرگون سازند. ولی با هجوم تازیان بی فرهنگ به ایران نه تنها اندیشه ی زرتشت بلکه هر بینش و دانشی در زیر ستم وحشیانه ی این نامردمان به نا بودی محکوم بود. بعد از چند صد سال پیروان زرتشت، برای اجازه زنده ماندن از تازیان، خرده اوستا را جمع کرده تا صاحب کتاب باشند و با پرداختن جزیه از کشتن شدن رهایی یابند. راه رهایی تنها خفت، خواری، ستمکشی و خدمت به مجاهدین تازی نبود بلکه بایستی پیمان کنند که هرگز کتابت و تبلیغ دین خود را نخواهند کرد و هنوز که هنوز است زرتشتیان، بهدینان، خود بر این پیمان پافشاری دارند یا به این خود باختگی عادت کرده اند.

اگر امروز در گاهان مینوی، یسن ها و یشت های اوستا، یعنی در هفده سرود و ترانه های بر جای مانده، بنگریم به ویرانه ای برخوردار می کنیم که در آن نه مینو (منش = من اش)، نه یسن و یشت (جشن های سرور آور مهر)، نه اهورامزدا (برافشانده ی جان و خرد) و نه زرتشت (سپتمان، فرسکرد= نو کننده ی اندیشه در جهان) را با چهره های خودشان می بینیم. در این ویرانه و ویرانه سازی، تنها خشونت و بی دادگری مسلمانان نمایان نیست بلکه خود باختن و خود ستیزی موبدان زرتشتی آشکارتر است، مینو را به "راه اندیشه" و اهورا و مزدا را به "خدای دانا" ترجمه می کنند.

در بنمایه های واژه ها در همین ویرانه سرای می توان دید که نه مینو به مفهوم "راه اندیشه" است و نه اهورامزدا "خدای دانا" است.

چون من از خویش برفتم دل بیگانه بسوخت (حافظ)

آشنایی نه غریبی ست که جان سوز من است

بینش ما، که هزار و چهار صد سال با اوامر الله حکیم و اعلم سرکوب شده و در آن " من اندیشی " فراموش شده و به جایش دروغوندی اسلامی بنیاد کرده است، توانایی دیدن این گونه خیانت ها را ندارد. ولی مردمی که با خرد مزدایی بر انگیزه شده باشند خود را هم گوهر خدایان می دانند، خود جوینده ی راستکاری و نیکویی در هر زمان و مکان هستند همیار خدا هستند نه بنده ی او.

می بینیم که جمشید، حتی کارگزاری اهورا را نمی پذیرد و خودش در زمین بهشت می سازد. اهورا، مزدا، هومن و بهمن، ایزدها و یزدان ها از مردم بریده نیستند بلکه در همیاری و همپرسی همتای یکدیگرند. الله دانای مطلق است و از انسان بریده و جدا است. او انسان را تاریک و بی خرد از هیچ یا از " علق " خلق کرده و انسان عبد الله و ذلیل و محکوم به اطاعت بی چون و چرائ رسول الله و والیان فقیه اسلام می باشد. خدای دانا و توانا همیشه با احکام جبری و زور و ستم بر مخلوق خود، که همه نادان هستند، حکم می راند. ولی مردمی که به گوهر خرد و مهر خدایان آراسته باشند در همپرسی و آزمون راستکاری و کشورآرایی را خودشان به میزان خرد خود بر می گزینند و نیازی به رسول الله و احکام شتربانان ندارند. زرتشت در آرزوی نوسازی جهان هستی است و براین باور است که دروغوند به ستمکاران می گراید، او می خواهد به یاری اهورامزدا، که چیزی جز خردشاد مردمان نیست، جهان را از دروغ و فریب پاک گرداند. آنچه از گوهر ریزه های درون اوستا، که در لابلای واژه ها زیر خاشاک قرنهای دشمنی پنهان مانده اند، نشان دهنده این هستند که نوسازی جهان در شهر نیکویی، شبستری در گلشن، شهر بی شاه، شهریاری اهورامزداست. اهورامزدا که در جان و خرد همه ی مردمان نیک اندیش و مهر پرور گسترده است از مردم جدا نیست. واژه ی خرد در فرهنگ ایران نیرو و میزان سنجش انسان است که نه تنها با سر بلکه با هر عضو، (پوست، چشم، بینی، گوش، خون) و هر آگاهی که در انسان برانگیخته شود، پیوند نزدیک دارد. در این بینش "خرد" همسنگ کلمه ی "عقل" نیست که، پذیرفتن فلسفه و منطقی است که شخص خود به آن نرسیده است و باید به دیگری ایمان بیاورد. پیش از آنکه به جستجوی گوهر ریزه های درون اوستا بپردازیم بهتر است که خرد شاد زرتشت را از زبان حافظ بشناسیم. سروده ی زیر به تحقیق پژوهشگران درستکار و خردمند در ستایش زرتشت بیان شده است.

یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود رقم مهر تو بر چهره ی ما پیدا بود

یاد باد آنکه به اصلاح شما می شد راست نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود

آن نگرش پر مهری که بر چهره ی مردمان آشکار بوده، با وجود آنکه " کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب " ، میزان سنجش سخنان گوهریار حافظ است. بخشی از سرودهای زرتشت را "یسن" یا "یشت" می نامند که در فارسی جشن گفته می شود. در فرهنگ ایران برای جشنودئ خدایان جشنهای زیادی بر پا می داشتند دین و شهریاری در ایران از جشنها و سرورهای خدایان جدا نبوده است. برای همه خدایان (بهمن، هومن، آناهید، جمشید، فروهر ..) "یسن ها" داشتند و سرودهای (گاهان مینوی) در همین جشنها خواند می شده است. گویند که زرتشت در همان روز که زاییده شد خندید. خنده ی زرتشت در روز زایش نماد خوش بینی او در مورد پیروزی نیکی و درستی ها بر بدی و نادرستی ها بود.

یاد باد آنکه چو یاقوت قدح خنده زدی در میان من و لعل تو حکایتها بود

در جرگه یی که پیروان دین بهی، گروندگان زرتشت، نوید یافتگان گردهمایی داشتند، یسن ها برگزار می شد، نماد راستی و درستی را ستایش می کردند. آنها یزدان های راستی را می پرستیدند (پرستیدن از واژه ی " پیری ستا " به معنای پیرامون ایستادن) و برای راستی پایکویی می کردند و می سرودند. این جرگه در گاهان " مگه "، به معنای جای شادی، خانه ی سور، خانه ی خدا، خانه ی نیایش، خانه ی مهر، نامیده می شود.

یاد باد آنکه صبحی زده در مجلس انس جر من و یار نبودیم و خدا با ما بود

یاد باد آنکه در آن بزمگه خلق ادب آنکه او خنده مستانه زدی صهبا بود

حافظ آن جرگه ی مهر را به درستی " بزمگه آفرینش ادب " یا " مجلس انس " می خواند، در جشنی که خدا با نوید یافتگان در هم آمیخته بودند، در جایگه ادب از بیان زرتشت آفریده می شد، در یسنا، مگه، خنده های مستانه آنها را به نیوشیدن (گوش فرا دادن) سروش خدایان بر می انگیخت و سرشار می کرد.

(تازیان بعد از تصاحب یکی از جرگه های مهر " مگه " که در عربی " مکه " نامیده شده آنرا به کعبه محل ذلت، خاکساری و پستی مسلمانان تبدیل کردند. در شعر بالا کلمه ی " خلق " که از اراده، قدرت و زور، برمی خیزد بجای واژه ی " آفرینش که از مهر و جان و رویدن هر پدیده از پدیده ی دیگر است گذارده شده است)

در فرهنگ ایران شاهان، موبدان، مغان، بغها و زرتشت بغ، کمر بندی، کستی یا زنار، می بستند که از سی و سه رشته بهم بافته شده بوده و این نماد سی و سه ایزد و یا یزدانی است که در آن، خوشه ی پروین و ماه را می ساختند. واژه ی کمر، که معرب آن " قمر " است، هماتی با کمان ماه داشته و ماه را به دور کمر می بستند.

زنار در اصل، بیان عشق و پیمان و آمیختگی خدایان با هم، یا به عبارت دیگر، همبستگی کیهان به همدیگر، و یکی بودن جانهاست. نخستین کمر بند جهان هلال ماه بوده است. منزهای ماه و گاههای شبانه روز که باهم اصل پیدایش کل جهان پنداشته می شدند (از پژوهشهای منوچهر جمالی)

یاد باد آنکه نگارم چو کمر بر بستی در رکابش مه نو پیک جهان پیمان بود

باید پذیرفت که نه کسی حافظ را به یقین و نه زرتشت را به درستی شناخته است ولی حافظ به اندیشه ی زرتشت بیش از هر کس دیگری آگاهی داشته است.

خرابات به نیایشگاه سیمرغ گفته می شده و معنای ارزنده ای دارد. در نیایش که از نیوشیدن می آید یعنی گوش دادن که در فرهنگ ایران گوش فرادادن به نوای خدایان گفته می شده و نیایش پس از میگساری با مهر و شادی برگزار می گردید و به همین سبب است که باده، شراب، نبید، می، با مهر خدایی آمیخته است.

یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و مست و آن چه در مسجد م امروز کم است آنجا بود

آن بد اندیشانی که می کوشند تا حافظ را مسلمان کنند و حتی به او تهمت " لسان الغیب " می بندند نه تنها دروغوند و از گوهر انسانیت بدورند بلکه از نابخردی به خود ستم می کنند چون خود هم در میان ستمکاران به نازندگی سر می برند. حافظ خردمند و مرتد و زیرک است و هرگز مسلمانی نمی پذیرد.

از ننگ چه گویی که مرا نام ز ننگ است از نام چه پرسی که مرا ننگ ز نام است
و نیز می گوید:

به باغ تازه کن آیین دین زردشتی کنون که لاله بر افروخت آتش نمود

بعد از این پیش گفتار از زبان حافظ وقت آن رسیده که به جستجوی گوهر ریزه ها در گاهان مینوی اوستا برویم. آنچه زرتشت آرزو می کند نو کردن هستی و جهان از راه کوشش در راستی و درستی است. او ستیز با دروغوندان را در پیوستن به نیک اندیشان، که نیک کردار و راستکارند، می داند. او سوشیانش، رهایش گر، را در خود مردم، نوید یافتگان، می دیده است و از اهورامزدا، که جان و خرد مردمان از جان و خرد او زاییده و رویده شده اند، می خواهد که با آنها باشد. اهورامزدا در فرشکرد جهان، یافتن و ساختن شهرستان نیکویی، در مردم و با مردم است و دور نگرش ترین آنها است و لی قدرتمند نیست بلکه خردمند است. اگر در سرودهای زرتشت، که در آسبب زمان به کلی دگرگون و واژگونه شدند، به ژرفی نگریسته شود روشن می گردد که او پیامبر و نوکر نا آگاه خدایی نیست. زرتشت (به گفته ی پژوهشگرانی خود پدیدآورنده خط الفبایی بوده) خود می اندیشد و خود می جوید. او نیکویی همه ی خدایان (هومن، بهمن، مهر، بهرام، اورمزد، اناهید، اهورا، جمشید و تیر...) را می ستاید. او در همپرسی و همیاری خدایان، خواهان شهریاری شبستری در گلشن یعنی جهان آرایی راستکاران، یعنی مهرورزی به جان ها، یعنی است. او نوید آور نیکوی است که در نهاد همه ی مردمان نهفته است و خود شهرآرایی بدون ستمکاری و آزدن جانها

را دایه‌ی این نیکیه‌ها می‌داند که آنها را از درون منش خوب مردم برویاند و با نیروی راستی، بدی و دروغ را بخشکند تا نیروی ستمکاران در جهان کاسته شود.

اینک ای جویندگان

چیزهایی باز خواهیم گفت که شایسته‌ی بیاد سپردن است.
حتی برای آن که از پیش نوید یافته و آگاه است:

سرودهای ستایش و نیایش منش به از برای اهورا و نیز رامش‌های راستی،
که آنها را مرد آگاه، همراه با روشنان، خواهد دید. (اهنودگات: یسنای ۳۰، بند ۱)

گوهر این سرودها در واژه‌ها و روان پنهان آنها نهفته است، که اگر بتوان خاشاک چند هزار ساله را از آنها بزدایم، شاید کمی با "منش به" آشنا شویم، و گرنه اندیشه‌ی زرتشت را بعد از قرن‌ها دشمنی و ستمکاری نمی‌توان باز یافت.

روان این بند یسنا در آن است:

یک: زرتشت پیام "خدایی" را نمی‌رساند و فرمان، کار و یا روشی، صادر نمی‌کند بلکه اشاره به ارزش گفتارش دارد حتی برای کسانی که آگاهند.

دو: نیک منشی را در اهورا می‌ستاید، رامش‌های راستی را می‌ستاید، این جا و در یسنا‌های دیگر، نشان می‌دهد که رامش‌ها در مینو (منش مردمان) و اهورا در نگرش انسان است.

سه: هر نوید یافته و آگاهی نمی‌تواند بدون روشنان، کسانی که چشم خورشید گونه دارند، نیک منشی و رامش‌ها را ببیند.

بشنوید با گوشه‌ایان بهترین را، بنگرید با اندیشه‌ی روشن

دو گونه اختیار گزینش را، مرد و زن هر یک برای خویشتن،

تا چون هشیاران، پیش از آن کار بزرگ، پیش او پسندیده بنمایید. (اهنودگات: یسنای ۳۰، بند ۲)

در این بند اختیار داشتن زن و مرد، جداگانه، در گزینش راه و روش زندگی با خرد آگاه خود است. اینکه در روزی پسندیده‌ی اهورامزدا بنمایید در روان این بند نمی‌گنجد. چون یا مرد و زن با اندیشه‌ی روشن خود بهترین را اختیار می‌کنند یا کسی برای آنها خوب و بد را پیش نویس کرده است. ناهماهنگی در این بند یسنا نشان آن است که کینه توزان و ستمکاران دوران با نیرنگ‌های خود آنرا دستکاری کرده‌اند.

ایدون

آن دو مینوی آغازین، که چون همزادان خودکام سروده شدند،
در پندار و گفتار و کردار، یکی به و دیگری بد است.

از آن دو، نکو کاران به درستی بر گزیدند نه بد کاران. (اهنودگات: یسنای ۳۰، بند ۳)

روان این بند در واژه‌ی "من"، مینش، منش و مینو نهفته است. در سرشت همزاد "من" نکویی و بدی است و "من" هستم که بر می‌گزینم. این نگرش همان است که در هرکسی گوهر خدایی وجود دارد. در بند‌های بعدی این یسنا آمده که آن دو مینو بهم آمدند، زندگی و مرگ، راستی و نیکویی، دروغ و بدکاری را بنیاد نهادند.

و ایدون

ما با شیم آن سروران یاری بخش، که این هستی را نو آیین کنند،
تا، ای مزدا و ای راستی،

منش‌ها در جایی فراهم شوند

که آنجا دانش پیوسته و یکپارچه خواهد بود. (اهنودگات: یسنای ۳۰، بند ۹)

در این بند مزدا تماشاچی است و این ما هستیم که جهان را از نو می آراییم و در جایی که ما هستیم دانش پیوسته است. تضادی که در بیشتر سرودهای خرده اوستا به چشم می خورد این است از خدایان فرهنگ ایران به صورت صفت‌های اهورامزدا یاد می شوند. این درست است که همه ی خدایان به صورت خوشه به یک بن به هم می پیوندند، همان طور که هر یک از بنیادی زاینده (آفریده) شده اند، ولی هر کدام منش و کردار خود را دارند. در اوستا هم "راستی" خدایی جدا از مزدا و نه صفتی در مزدا است.

این همی پرسم:

چگونه آن نکوکار که با راستی، از بهر افزایش شهریاری خانمان،
روستا یا کشور کوشیده است، کی همانند تو خواهد شد؟
با کدام کردار؟ (اهنودگات: یسنای ۳۱، بند ۱۶)

در روان این چند واژه راز اندیشه فرهنگ ایران نهفته است. شهریاری نه آن معنا را دارد که در گمان ماست. شهریاری فرمانروایی نیست بلکه "یاری" برای شهر، یعنی همیاری مردم است. آن نکوکار که با راستی و کوشش همیاری را در بین مردمی بیفزاید همانند خداست. هر نیک اندیشی با کردار خود در راه همیاری خانمان خود خداست. در این بند نکویی، راستی، همیاری مهر ورزی را در کردار می ستاید نه با شعار.
آیا مردمی که دارای چنین منش و اندیشه ی باشند از مردم سالاری برخوردار نیستند؟ آیا این راز "د مکراسی" نیست که قدرت پرستان دینی و سیاسی را قرن‌ها با فرهنگ ایران در ستیز می دارد؟

دژآموختار، گفتارها را تباه کرده است،

او با آموزش های خود خرد زندگی را،

همو خواسته ی و بایسته ی منش به را ربوده است.

با این سخنان جان خویش، ای مزدا،

به تو و هم به راستی گله می کنم. (اهنودگات: یسنای ۳۲، بند ۹)

سروش می که در این بند به گوش میرسد این است که خرد از خواستنی ها و بایستنی ها کردار های نیک است. واژه "خرد" با "عقل" که با اسلام وارد زبان فارسی شده بسیار تفاوت دارد. "عقل" پذیرفتن اندیشه ی دیگری است و بر ایمان متکی است، اگر کسی نمی داند که او از چه بوجود آمده، اگر به اسلام ایمان دارد، منطق محمد را می پذیرد، که می گوید الله او را از هیچ خلق کرده، او عقل دارد و در شریعت اسلامی عاقل است. ولی خرد با تمام حواس (گوش، بینی، چشم، زبان) و تجربه های خود و پیشینیان انسان کار دارد، اگر خردمندی نمی داند که انسان چگونه بوجود آمده، شک می ورزد و هرگز نمی پذیرد که چیزی از هیچ پیدا می شود. اگر با گفتار و آموزه ی مسموم خرد مردمی ربوده شود منش نیک آنها نیز ربوده خواهد شد و عقل جای خرد را می گیرد.
در این بند دیده می شود که "راستی" خدای دیگری غیر از مزدا است و دیگر اینکه زرتشت رسول المزدا نیست و از خدایان نه تنها خرده گیری می کند بلکه به آنها آگاهی می دهد. موبدانی که مزدا را خدای دانا مثل الله نامیده اند، قدرت پرستانی استبداد پرورند، تا بدین روش خود را نماینده اهورا و دانای همه چیز بنمایند، حتی آنها با این شیوه توانسته بودند که شاهان ساسانی را بازیچه خود نمایند.

در حالیکه زرتشت در سرودهای اشتودگات مرتب از خود یا اهورا پرسشهایی در مورد آفرینش زمین و آسمان و پدیده های دیگر دارد، می خواهد که به راستی بداند، و این پرسشها، که همه بی پاسخ می مانند، نشان می دهد که نه او دانای همه چیز است و نه اهورا، ولی هم او اندیشمند و جوینده است و هم اهورامزدا.

این را از تو می پرسم، به راستی با من بگو ای اهورا:

مشتاقان تو که در آرزوی دانش من هستند،

ایا این دین را راست نگه خواهند داشت

که از برای هستی یافتگان بهترین است، که، همراه گشتن با راستی،

فزاینده ی جهان من است. (اشتودگات: یسنای ۴۴، بند ۱۰)

امروز پاسخ این پرسش را ما بهتر از اهورا می دانیم، که، موبدان دین او را به دروغ آلوده اند، هستی یافتگان از آن بی بهره ماندند، جهان فزاینده ی او به کاستی گرویده است. در روان این بند روشن است که، جویندگان خرد در آرزوی دانش زرتشت بودند، این دانش او ست که همراه با راستی فرشکرت جهان اوست.

اینک از آن دو مینوی آغازین هستی سخن خواهم گفت، کز آن دو،
آنکو فزاینده است، به آن که کاهنده است چنین می گوید: هیچ چیز ما دو تن سازگار نیست
نه منش و نه آموزش مان، نه خرد و نه گرا پیش هامان،
نه گفتار و نه کردار هامان، نه دین و نه روانمان. (اشتودگات: یسنای ۴۵، بند ۲)

آنچه از راه کژ فهمی از ارزش این گفتار می کاهد این است که اگر گمان برده شود در اینجا دو مینوی گوناگون برانداز می شوند. زیرا، نابرا بری در دو مینوی ضد هم، هرگز ارزش گفتن ندارد. منش نیک و منش بد، راستکار و دروغوند، با هم برابر نیستند چون آنها از نهاد ضد هم هستند. ولی ارزش این بند در درک درست این گفتار است: منش با آموزش های هر یک از این مینوها باهم سازگار نیستند. برای نمونه: منش هر انسان آن است که از نوازی خوش، ساز نوازی، دلشاد میشود ولی در آموزه اسلام، عشق ورزی به هر چیزی جز الله، حرام است.

خرد آدم "راستی و مهرورزی" را پذیراست ولی در نهاد قدرت و رزان ستمکاری و زور پنهان است. چگونه باید با آموزه ای که بر ضد منش ماست کردار و گفتاری سازگار با هم داشته باشیم؟

در فرهنگ ایران دین، سر چشمه و تخم آفرینندگی در هر انسان است، آموزه و احکامی نیست که از جانب کسی فرستاده شده باشند. گیان که همان جان باشد دین ایرانی بوده که در مینوی آغازین هر انسان نهفته است. روش سازماندهی که انسانها برای دادگری و به زیستی می آفرینند دین آنهاست و اگر این دین از خرد و اندیشیده خود مردمان تراوش کرده باشد، با روان آنها هم سازگاری دارد. ولی احکام شریعتی که از طرف الهی بر مردم به اسم دین تحمیل می شود با روان انسان اندیشمند نا سازگار است.

به کدام زمین بگریزم؟ گریزان کجا روم؟
از خویشاوندان و وابستگان دور می دارند م،
مردمان، که یارشان بودم، خشنودم نمی کنند.
چگونه خشنودت کنم، ای مزدا اهورا؟ (اشتودگات: یسنای ۴۶، بند ۱)

در بند یکم این سرود می بینم که زرتشت در حال گریز است و دشمنی از همان زمان بر علیه نو اندیشی او آغاز شده بوده است و خشنودی و خشنود سازی بخشی از نگرش او بوده است.

در یشت ها از خدایان بسیاری، اردیبهشت، آبان، فروهر، آناهید و...، سخن گفته می شود و همه نشان دهنده ی این است که هرگز خدای یگانه ای، که همه چیز را از پیش بر مردم امر کند، وجود ندارد و همه ی خدایان و همچنین اهورا در پیکر پدیده های جهان هستند و همان گونه هم خدایانی جان و تن جانداران را بنیاد می گذارند.

کوه زرین، ستوده ی هوکر را همه جا خواهم ستود، کز آنجا،
اردویسور آناهید، که بلند یش به بالای هزار مرد است، از برای من فرود می آید.
او به تنهایی به اندازه ی همه ی آب ها، که بر روی زمین می تازند،
از فر برخوردار است. (آبان یشت: یسنای ۵، بند ۲۱)

در فرهنگ ایران، که زرتشت ستاره ی درخشان آن به شمار می آید، انسان جاننداری بسیار حساس است که با یک اشاره، یک نوا، یک بو و بالاخره با یک سرود برانگیخته می شود و می تواند در جهانی به پرواز در آید که تا آن زمان برای او ناشناخته بوده. اندیشمندی که در مورد زرتشت پژوهش کرده اند بر این باورند که سرود های او تراوش اندیشه ی اوست نه اینکه او پیامبر و رسول اهورامزدا بوده است. ترانه های زرتشت، اگر از آلودگی دست ستمکاران زمان پاک و تا اندازه ای بازیابی شوند، انگیزنده خرد نیک اندیشان و راستکاران می گردند.

ایرانی به پدیده های جهان از دید گاهی می نگریسته که هرچیزی از چیز دیگری به وجود می آید و این روند را، در رویدن، زاییدن که همان آفریدن باشد، به کردار می دیده است. در این بینش، ماه، خورشید و زمین از پدیده هایی دیگر

زاییده می شدند. این درست همان بینشی است که امروزه دانشمندان ستاره یاب (زرتشتیهای این زمان) از زایش و یا مرگ کهمشانها و ستارگان سخن می گویند. در فرهنگ ایران خلق کردن از هیچ، نا باور و بی معنی است. انسان هم از تخم خدایان می روید. شگفتی در این است که دانش امروز هم چیزی جز این بیان نمی کند (دانش تکامل جانداران) ولی ما ایرانیان هنوز چشم به دهان بیگانگان دوخته ایم تا به پرسشهای ما پاسخ گویند.

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود
مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش
بی دلی در همه احوال خدا با او بود
و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد
طلب از گم شدگان لب دریا می کرد
کو به تایید نظر حل معما می کرد
او نمی دیدش از دور خدایا می کرد

حافظ این سخنان را در ستایش حلاج "انالحق=من خدا هستم" سروده است ولی از اندیشه ی پیرمغانش، سالها پیش از حلاج از نیروی پیوستگی مهر، و اینکه جام جهان بین در همه انسانهاست، یاد می کند. رسولان و والیان الله و نظیر آنها را گم شدگان لب دریا می نامد.

اهورامزدا گسترش دهنده جان و خرد، خدایی است که در دوران کورش و داریوش ستوده می شده، نه خدای قدرتی که در زمان انوشیروان فرمانروایی می کرده است. اهورامزدا دانا و پر قدرت بریده از مردم است چنین خدایی در اندیشه زرتشت و فرهنگ ایران پذیرفته نمی شود. خدایی که موبدان از اهورامزدا ساختند و می سازند، پیش نویس یا رونوشت، همان الله قبیله نشین است که برای کشوردارانی بزرگ آراسته شده، او را با واژه هایی بیان می کنند که مسلمانان اهورا را با الله یکی بدانند. پیامبری هم که آنها از زرتشت ساختند فردی شبیه رسول الله است که با دانشی از خود در خدمت اهورا است.

پایه های مردم سالاری، قداست جانها و کشورآرایی بدون ستم ورزی، در فرهنگ ایران نهفته است. هرگز ایرانی بدون شناخت فرهنگ خود، که در زیر احکام و ستمکاری شریعت اسلام فراموش شده، به آزادی و دموکراسی نخواهد درست است که آزادی هم در پناه واژه ها (بن واژه ها) بنا می شود ولی "آزادی" با به بازی گرفتن واژه ها رسید. بوجود نمی آید. هر واژه ای در ترکیب با واژه ای دیگر معنای خود را ندارد، مردم سالاری اسلامی یا الهی یعنی ستمکاری برای الله، همه پرسی در حکومت اسلامی یعنی بیعت گرفتن شبان از گوسفندان در کنار کشتارگاه. "همه پرسی" در رژیم معنا دارد که آن رژیم از "همه پرسی" به شهریاری برگزیده شده باشد نه در حکومتی که در زیر وحشت ذولفقار های خون افشان بر قدرت دست یافته و تنها بر ناآگاهی و بردگی مردم استوار است.

www.farhangshahr.com
MarduAnahid@yahoo.de

این نوشته در تارنمای فرهنگشهر بایگانی خواهد شد:
دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>